

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۳۰ - مراتب خلافت و سر اختلاف مرتبه

تاریخ: ۱۷ مهر ۱۳۹۸

مصادف با: ۱۰ صفر ۱۴۴۱

جلسه: ۶

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مراتب خلافت بود که در ذیل مباحثی که به آیه ۳۰ سوره بقره مربوط است، مطرح شد. عرض شد خلیفه به معنای کسی است که مظهر و مرآت و آینه اسماء و صفات خداوند تبارک و تعالی است و این حقیقت بین همه انسان‌ها مشترک است؛ لذا با توجه به اینکه افراد از جهت میزان بهره‌مندی از این مظهریت و مرآتیت متفاوت‌اند، لذا مراتب خلافت مختلف می‌شود. هر چند مصداق روشن آیه ۳۰ سوره بقره، آدم ابوالبشر است که به عنوان یک انسان کامل در مراتب عالی است. البته مرتبه‌های از آدم ابوالبشر و نیز مرتبه‌های مادون هم برای خلافت او تصویر می‌شود.

سر اختلاف مرتبه در خلافت

در یک جمله می‌توانیم بگوییم سر اختلاف مرتبه علم به اسماء الهی است؛ یعنی مقدار علم و آگاهی و معرفت انسان به اسماء و صفات، باعث تعیین مرتبه و درجه خلافت می‌شود. چون انسان کامل اعلم مصادیق به اسماء و صفات خداوند است، قهراً در بالاترین مراتب است و لذا ذات و صفات او، خلیفه ذات و صفات خداست و افعال و آثار او هم خلیفه افعال و آثار خداوند است. بالاترین مراتب متعلق به وجود پیامبر مکرم اسلام (ص) و آن حقیقت محمدیه است که اعلم از او به اسماء الهی و صفات وجود ندارد؛ او بالاترین مرتبه است. پس اگر بخواهیم یک ضابطه‌ای برای تعیین مرتبه و درجه خلافت انسان از خداوند ذکر کنیم، عبارت است از علم به اسماء و صفات الهی؛ مطلبی که خداوند در همین آیه به آن اشاره فرموده: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱، به همین جهت در ادامه می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۲؛ ابتدا خودش اسماء و صفات الهی را تعلّم کرد و بعد به او دستور داد که این اسماء را به ملائکه هم تعلیم بدهد. اینکه شما می‌بینید در برخی روایات در ذیل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» وارد شده که منظور از این اسماء، محمد و آل محمد (ص) هستند، یا پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و ذریه پیامبر (ص)، یا به خصوص مثلاً از پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نام برده، برای آن است که اینها در مراتب بالاتر بهره‌مند از آن صفات و اسماء بودند؛ یعنی تعلیم اسماء و صفات خداوند چه بسا بدون واسطه به آدم ابوالبشر هم ممکن نبود. به عبارت دیگر آدم ابوالبشر ظرفیت مظهریت و مرآتیت برای همه اسماء و صفات خداوند در عالی‌ترین درجه را نداشته است. تنها کسی که بدون واسطه قابلیت مظهریت برای صفات و اسماء الهی داشته،

۱. البقرة: ۳۰.

۲. البقرة: ۳۱.

وجود مقدس نبی مکرم اسلام(ص) است که در قوس نزول به ایشان تعلیم داده شد و واسطه فیض و افاضه حق تعالی به سایر موجودات شد و موجودات دیگر از قبل و سریان وجود او وجود پیدا کردند.

بنابراین اگر در روایات هم اسماء تطبیق داده شده بر بعضی از انسان‌های کامل مثل پیامبر(ص) و ذریه ایشان، برای آن است که این وجودات نورانی در مرتبه خلافت بالاتر از آدم ابوالبشر هستند و اگر آدم ابوالبشر این حقایق را تلقی کرده، در واقع صفات و اسماء الهی را از مرتبه بالاتر از خودش تلقی کرده است. چون مرتبه خلافت از مقدار علم به اسماء و صفات الهی حاصل می‌شود، لذا آدم ابوالبشر نمی‌توانست به اندازه‌ای که پیامبر(ص) علم به اسماء پیدا کرد، علم پیدا کند. چون مقدار آگاهی پیامبر(ص) از همه افزون‌تر است، خلیفه بی‌واسطه خدا می‌شود، و آدم ابوالبشر می‌شود خلیفه خدا. او نمی‌تواند به اندازه‌ای که پیامبر(ص) علم به اسماء پیدا کرد، علم پیدا کند؛ لذا علم پیامبر(ص) به اسماء الهی بی‌واسطه است و در نتیجه خلیفه بی‌واسطه خدا می‌شود؛ اما چون آدم ابوالبشر با واسطه علم به اسماء الهی پیدا کرده، با اینکه انسان کامل است ولی در یک مرتبه پایین‌تری از خلافت قرار دارد. همین نسبت به بین امیرالمؤمنین(ع) و پیامبر(ص) نیز هست. پس سرّ اختلاف مرتبه در همه سطوح خلافت انسان از خداوند، مقدار علم انسان به اسماء الهی است.

منظور از علم به اسماء الهی هم آن نیست که انسان این اسماء را بشنود و در ذهن بسپارد؛ اگر اینطور باشد شخصی می‌تواند دعای جوشن کبیر را بخواند و یکایک این اسماء و صفات را بشنود و حتی ممکن است بتواند معنا و مفهوم این صفات و اسماء را هم تصور کند. ولی منظور از علم به اسماء یعنی آگاهی از نوع علم حضوری به این اسماء است و نه علم حصولی؛ یعنی واجدیت نفس نسبت به این اسماء، و الا ممکن است حتی یک کافری بتواند همه اینها را تصویر کند و بر آن استدلال و برهان اقامه کند، اما هیچ وقت قابلیت خلافت را به فعلیت تبدیل نکرده باشد. منظور از علم به اسماء الهی این است؛ این علمی است که درباره آن فرموده: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، این علم است که نتیجه آن خشیت از خداوند تبارک و تعالی است؛ این علما هستند که به خاطر علم‌شان اهل خشیت می‌شوند و نه هر عالمی که ذهن او انباشته از اصطلاحات و فرمول‌ها و قضایای مختلف علوم گوناگون باشد.

مراتب خلافت

به هر حال با توجه به این نکته ما می‌توانیم پنج مرتبه برای خلافت انسان تصویر کنیم:

مرتبه اول: یکی قله خلافت است، یعنی بالاترین مرتبه خلافت انسان؛ و آن این که صفات و اسماء الهی عین وجود او شود. صفات کمالی عین ذات او شود. همانطور که صفاتش عین ذات اوست. این بالاترین مرتبه خلافت که متعلق به وجود نورانی پیامبر مکرم اسلام(ص) است، صفات در ایشان عین ذات شده، نه اینکه دوئیت باشد و این جزئی از آن

وجود باشد. در پیامبر(ص) و ذریه پیامبر - با تفاوتی هم که بین آنان هست - صفات خداوند عین ذات آنهاست. این چیزی است که باعث می‌شود آنها «لایمسه الا المطهرون» شوند. البته دو نکته در این رابطه قابل ذکر است:

۱. اینکه می‌گوییم صفات او عین ذات می‌شود، روشن است که این محدود به حدود امکانی است. این صفات در مورد خداوند بی‌نهایت‌اند و محدود به حد امکان نیستند؛ اما در مورد انسان‌ها محدود به حد امکانی است.

۲. اگر می‌گوییم عینیت و وحدت صفات و ذات در مورد بالاترین مرتبه خلافت وجود دارد، این در واقع با ملاحظه همان حد امکانی است. لذا این اشکال و سؤال ایجاد نشود که وحدت ذات و صفات فقط در مورد خداوند متصور است و در غیر خداوند اصلاً معنا ندارد که بگوییم ذات و صفت یکی است. منظور از این عینیت و وحدت ذات و صفت در خلیفه و بالاترین مرتبه خلافت، این اتحاد و کمال در همین حد است؛ یعنی در حد امکانی است. لذا با عینیت ذات و صفات خداوند نباید مخلوط شود.

مرتبه دوم: این است که صفات کمالی خداوند در خلیفه به نحو جزئی‌ت محقق شود. یعنی این صفات عین ذات نیستند؛ لذا اگر این صفات جزئی از ذات او شد و نه عین ذات، در واقع اینجا خلافت در همان حد بهره‌مندی از اسماء و صفات الهی است. البته این هم ممکن است در انسان‌هایی پایین‌تر از حد پیامبر(ص) و انبیا باشد.

مرتبه سوم: به نحوی است که صفات کمالی خداوند در خلیفه رسوخ کرده و ملکه شده است. یک وقت کسی را می‌بینید که برخوردار از ملکه عدالت است؛ یا مثلاً کسی را می‌بینید که ستاریت و پوشاندن عیوب دیگران برای او ملکه شده است. این فضائل اخلاقی در او ملکه شده، اما این بدین معنا نیست که به هیچ وجه قابل زوال نباشد. چیزی که ملکه کسی شود، قابل زوال هست ولی این زوال کند و آرام اتفاق می‌افتد. کسی که ملکه عدالت دارد نمی‌تواند مرتکب فسق شود؛ ممکن است به مرور و آرام آرام و در اثر اغواء شیطان این ملکه را از دست بدهد، ولی این زوال به سرعت کسانی که ملکه ندارند نیست. اگر این صفات خداوند و این کمالات در وجود او ملکه شود، در حد همین ملکه خلیفه خداست، که البته می‌تواند به مرور زائل شود. درست است که ما گفتیم مقام خلافت استمرار دارد، منتهی استمرار به شرط مقدمات آن؛ اما اگر کسی این ملکه را از دست بدهد، این خلافت می‌تواند در او زائل شود.

مرتبه چهارم: این است که صفات کمالی خداوند در حالاتی ظهور پیدا کند. یعنی یک حالی برای او پیدا می‌شود که در آن حال این صفت بروز و ظهور پیدا می‌کند. یک انسان معمولی که ممکن است فضائل اخلاقی در او تبدیل به ملکه نشده باشد، اما در یک شرایط خاص می‌تواند مظهر یک صفت و کمال از کمالات خداوند باشد. اینکه یک آدمی ملکه عدالت ندارد، اما در یک لحظه و حالی یک شرایطی برای او ایجاد می‌شود که به عدالت رفتار می‌کند، در آن حال می‌توانیم بگوییم خلیفه خداست. در حالات دیگرش خلیفه خدا نیست، اما آن لحظه‌ای که این حال در او پیدا می‌شود، آن لحظه خلیفه خدا می‌شود. چه خوب است که انسان و حداقل در امثال ما به جای اینکه در تمام عمر فقط در لحظاتی به مقام خلافت برسد، حداقل ملکه داشتیم باشیم و فضائل اخلاقی در ما ملکه شده باشد. کسی که مثلاً صدق و

راستی در او ملکه است، از این جهت مظهر و مرآت خداوند است. اگر کسی در تمام عمر دروغ می‌گوید، اهل غیبت و تهمت است، قهراً بهره‌ای از خلافت نبرده است؛ اما اگر در یک لحظه راست بگوید، در آن حال بهره‌مند از مقام خلافت می‌شود. ما چقدر در عمرمان خلعت خلافت را بر تن کرده‌ایم و چقدر این خلعت را به دست خودمان از قامت خویش خارج کردیم. خیلی از ما دائماً در حال پوشیدن و در آوردن این لباس هستیم. آیا این اسمش خلافت است یا به بازی گرفتن خلافت است؟ گرچه خداوند همین را هم می‌پذیرد اما باید به حال خودمان تأسف بخوریم که عمرمان به پوشیدن خلعت خلافت الهی و خارج کردن آن گذشته است. ممکن است در یک روز این خلعت را بارها به تن می‌کنیم اما بلافاصله آن را از تن بیرون می‌آوریم. اگر ارزش خلافت الهی را بدانیم، و نیز بدانیم که خداوند این هدیه گرانبها را به انسان داده که ما خلیفه او شویم، به خودمان اجازه می‌دهیم که این خلعت را بر تن کنیم و از تن خارج کنیم؟

مرتبه پنجم: خلافت آن است که کسی حتی از این پایین‌تر است. حتی در یک حال و لحظاتی هم صفات کمالی در او پیدا نمی‌شود. استعداد این کمالات و خلافت به معنای بهره‌مندی از اسماء و صفات خدا را دارد اما هیچ‌گاه این استعداد به فعلیت نمی‌رسد. این پایین‌ترین مرتبه خلافت است؛ در واقع این خلافت نیست بلکه استعداد خلافت و استعداد بهره‌مندی از این صفات است.

پس خلافت در واقع یک دامنه بسیار گسترده‌ای دارد که از قوه محض خلافت شروع می‌شود تا فعلیت تام؛ برای خلافت موجود ممکن‌ی مثل انسان، حداقل این پنج مرتبه قابل تصویر است. این اجمالی از بحث مراتب خلافت بود؛ البته بحث‌های دیگری هم در اینجا هست؛ ما روایات زیادی داریم که خلافت را به همین معنا بیان کرده و این خلافت را بر وجود نورانی پیامبر(ص) و ذریه پیامبر(ع) تطبیق داده و آثار و مواهبی که بر خلافت انسان مرتب است را بیان کرده است. این را ان شاء الله بعد از تعطیلات ماه صفر پیگیری خواهیم کرد. چند جمله و عبارت دیگر از این آیه باقی مانده که در جلسات آینده دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»